

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا تغییر قبله، آمیزه ای از دین و سیاست!

میانہ مسجد کوچک «صاحب دو قبلہ» ایستادہ بودم و تاریخ صدر اسلام در برابر چشمم ورق می خورد. اختلاف های سیاسی، جنگ ها، قتل عام یهودیان، به اسارت گرفتن زنان و کودکان شان، همخوابگی پیامبر با همسر رئیس قبیله یهودی «بنی قریظہ» در شب همان روزی کہ او را سر بریدہ بودند، تغییر نام یثرب به «مدینہ النبی»، نماز های مشتاقانہ مسلمانان، پشت به اورشلیم و رو به خانہ خود در مکہ... برآستی این وقایع به دینی کہ 23 سال پیش به محمد وحی شدہ بود چہ ربطی داشت؟

esmail@nooriala.com

پیشگفتار

ہفتہ پیش، دوست ندیدہ ای، کہ در یکی از دانشگاه های امریکا تدریس می کند، برایم نوشت:

«مقاله ای کہ چند ہفتہ پیش با عنوان "[واژه ای کہ از آن خون می چکد](#)" در مورد ماجرای "غدیر خم" و وقایع بعدی آن ماجرا در شہر مدینہ نوشتہ بودید، بہ نظر من، خیلی جالب توجہ بود و اطلاعات بسیاری در آن وجود داشت کہ بخصوص برای ایرانیان خارج کشور می تواند مفید باشد. اما در آن مقالہ یک نکتہ مطرح شدہ بود کہ (اگرچہ بہ غدیر خم مربوط نمی شد اما) از نظر من اهمیت بسیار دارد و آن موضوع "تغییر قبلہ" است. بہ نظر من تغییر 180 درجہ ای قبلہ در سال دوم ہجری معنائی سیاسی دارد و می توان آن را تغییر 180 درجہ ای سیاست پیامبر اسلام در رابطہ با یهودیان مقیم مدینہ دانست. شاید بسیاری از مردم ندانند کہ مسلمانان در 15 سال اول اسلام رو بہ اورشلیم (در اسرائیل کنونی) نماز می گذاشتند و سپس از آن رو گردانند و بہ مکہ روی آوردند. این مطلب بخصوص از آن جہت مهم است کہ ہم امروز ہم شاهد نوع دیگری از این "تغییر قبلہ" هستیم. چرا کہ بہ نظر می رسد آقای خامنہ ای ہم تصمیم گرفتہ است از قبلہ ہمیشگی اش (روسیہ و چین) رو بہ سوی قبلہ ای جدید (امریکا و غرب) بیاورد. و می بینیم کہ این "اتفاق" نہ جدید است و نہ تکرار ناشدنی».

نامہ این دوست مرا از زمستان سفید کلرادوی آمریکای سال 2014، بہ آغاز زمستان سال 1353 عربستان برد. بہ روزہائی برگشتم کہ، با خلوص تمام، ہمراہ با «کاروان شربت اوغلی»، عازم عربستان سعودی شدم؛ با احوالی درست خلاف روحيات آدمی مثل آل احمد کہ، تا شب پیش از سفرش بہ این کشور، عرق تگرگی اش را زدہ بود و ماجراجویانہ، بقول خودش، برای شرکت در «کنفرانس سالیانہ اسلامی» می رفت تا بتواند «برخاستن ملل مسلمان را علیہ غرب» شاهد باشد و ببیند کہ از آن کنفرانس چہ استفادہ ای می توان برای برانداختن رژیم های سکولار - دیکتاتور منطقہ، و بخصوص ایران، کرد.

من، بی هیچ شائبہ سیاسی، و فقط از سر اشتیاق و کنجکاوی، برای یافتن چیزی کہ زندگی شخصی ام را، کہ در گرماگرم پیدایش حزب زورکی «رستاخیز» شلوغ و بی هدف می نمود، سامان بخشد بہ این سفر رفتم اما در بازگشت چیزی جز حسرت و دل آشوبہ و پوچی با من بہ وطنم برنگشت. «کنفرانس سالیانہ اسلامی» عمق بی خبری مردمی را نشانم داد کہ، اسیر مذہب خود، و در غروری بی ہویت، نہ تنها از قافلہ تمدن و پیشرفت باز مانده بودند بلکہ شتابان قصد دور شدن ہرچہ بیشتر از

آن را نیز داشتند. و در دلم آل احمد را نفرین کردم که چنین سودائی را در دل نسل جوان مان هم کاشته بود. یعنی، من تنها به «حج» نرفته بودم تا خدا را پیدا کنم بلکه می خواستم در چنبره حیات بیهوده ای که با من در جهان می گشت خودم را نیز بیابم.

اما زمانه نیز بصورتی نمادین در ذهن جوان من به کار خویش مشغول بود؛ بخصوص که در همین سفر بود که خبر رسید سقف فرودگاه مهرآباد (ساختمانی که در آغاز دهه 40 نماد عصر پیشرفت های مملکت محسوب می شد و من، دوازده سال پیشتر، اولین کار اداری ام را در دایره اطلاعات آن آغاز کرده بودم) وزن سنگین برف آذر ماه را تحمل نکرده و فرو ریخته است؛ همچون نمادی برای درک آینده نزدیکی که در انتظار کشورم بود.

باری، این پیشگفتار را همینجا تمام کنم که نوشتم اش تا توضیحی باشد درباره علل سفر حجی در چهل سال پیش، که شاید در همین ابتدا کنجاوی خوانندگانم را پاسخگی داده باشم و بتوانم بقیه مطلب را به داستان تغییر قیلهء مسلمین اختصاصی داده و در آن رهگذر به مشاهدات شخصی خود در این سفر نیز اشاره کنم.

معنای سیاسی حوادث ظاهراً دینی

کسانی که به زیارت «خانهء خدا!» می روند اغلب از دو مقصد بازدید می کنند:

1. مکه که زادگاه پیامبر و محل ادعای پیامبری، و سیزده سال از بیست و سه سال عمر این پیامبری است. در وسط این شهر «کعبه» قرار دارد با همهء داستان هایش؛
2. «مدینه» (یا به زبان امروز «شهرک») که از مکه دور است و در شمال آن، بین مکه (400 کیلو متری) و اورشلیم (800 کیلومتری) واقع است.

زائران هم به دو دسته تقسیم می شوند؛ اگر زودتر حرکت کرده باشند «مدینه، اول» خوانده می شوند؛ یعنی اول به مدینه می روند و سپس به مکه، و دیرتر رهسپار شدگان «مدینه، دوم» هستند و، لذا، پس از «حاجی شدن» به زیارت مدینه می شتابند. «کاروان شربت اوغلی» از زمرهء «مدینه اول» ها بود.

چهل سال پیش مدینه هنوز اینگونه که این روزها می گویند آباد نشده بود. مزار و خانهء پیامبر و دو خلیفهء اول (ابوبکر و عمر) را تبدیل به مسجد بزرگی کرده بودند، با سنگ های مرمر و ضریح آهنین. و روبروی مسجد پیامبر هم، آن سوی خیابانی که از کنار مسجد می گذشت بود، گورستان بقیع قرار داشت که بیش از دیگر مسلمانان، برای شیعیان اهمیت داشت؛ چرا که فیر چهار امام شان در آن ویرانه که آل سعود ایجاد کرده بودند با چند تکه سنگ معین بود. اینجا و آنجای گورستان نیز می شد آرامگاه اغلب مشاهیر صدر اسلام را دید. از زنان پیامبر گرفته تا زنان علی ابن ابیطالب و...

و همانجا بود که چشم من به معنای سیاسی آن زیارتگاه پر رونق و این قبرستان مخروبه باز شد. دیدم که همهء آنچه آنجا وجود دارد سیاست است. آن «مسجد» تختگاه نخستین حکومت اسلامی است و این «گورستان» مدفن نوادگان مؤسس آن حکومت، که خود، کمتر از نیم قرنی بعد، به دست جانشینان

او زندانی و شکنجه و کشته و قتل عام شدند. می شد دید که سربازان شورشی یمنی، به تنگ آمده از تبعیض های رفته در تقسیم غنائم جنگی به دست خلیفه سوم، عثمان، جلوی خانه او اجتماع کرده اند، او را می کشند و جنازه اش را به بقیع می آورند و سپس سراغ خانه علی می روند. می شد علی را دید که جلوی خانه اش ایستاده و شرایط اش را برای قبول خلافت می گوید... می شد...

در مسجد دو قبله

مدینه کوچک و کهنه و زهوار در رفته بود؛ با محله هائی که بیش از هزار سال عمر کرده بودند. می شد سری به «سقیفه بنی ساعده» زد؛ آنجا که بلافاصله پس از قطعی شدن مرگ پیامبر، اشراف صدر اسلام گرد آمدند و ابوبکر را به جانشینی محمد برگزیدند و، بدینسان، منصب «خلافت» را پدید آوردند... و کمی که از تپه های دور مدینه بالا می رفتی به محله «بنی سلمة بن عوف» می رسیدی و در آنجا به مسجد گلی کوچکی بر می خوردی که در درون اش دو محراب وجود دارد و به همین دلیل آن را «مسجد ذو قبلتین» می خوانند؛ یک قبله رو به شمال دارد (رو به سوی اورشلیم) و آن دیگری رو به جنوب (در جهت مکه). و تو به یاد می آوری که در همین مسجد کوچک بود که یکی از مهمترین حوادث تاریخ اسلام، در سال دوم هجرت پیامبر از مکه به مدینه، رخ داد.

داستان از این قرار است: 15 سال پیش از این حادثه (یا 13 سال قبل از هجرت)، محمد بن عبدالله از کوهستان کم ارتفاع اطراف مکه، لرزان و عرق ریزان، به خانه خود و خدیجه بازگشته و برای او گفته بود که در «غار حرا» فرشته ای بر او ظاهر شده و او را به پیامبری «الله» برگزیده است. در سیزده سالی که محمد در مکه بود، و ابتدا در خفا و سپس آشکارا به تبلیغ «دین» خویش (و نه «مذهب»، که هنوز از مذاهب متعدد اسلامی خبری نبود) ادامه می داد، رفته رفته «احکام عبادی اسلام» هم شکل گرفتند. از جمله آنها «حکم نماز» بود، با همه آداب و ترتیب ابتدائی اش.

اما این حکم دینی جنبه روشنی از سیاست نیز داشت. مسلمانان باید، به «کعبه» (یا «مسجد الحرام»)، که در شهر خودشان و بغل دست شان قرار داشت و، پر شده از بت های قبایل عرب، «مقر اتحادیه قبایل عربستان» محسوب می شد، بی اعتنائی کرده و رو به شهر دوردست «اورشلیم»، در حدود 1200 کیلومتری شمال مکه، می ایستادند و نماز می خواندند. این حرکت معنائی روشن داشت: «اسلام علیه مذاهب بت پرستانه اعراب آمده و خود را ادامه راه پیامبران موحد بنی اسرائیل می داند». محمد با اورشلیم آشنا بود و بارها همراه کاروان های تجاری همسرش، خدیجه بنت خویلد، به آن شهر سفر کرده، «مسجد الاقصی» را دیده و با خاخام های یهودی و کشیشان مسیحی و حتی برخی از موبدان زرتشتی آشنا شده بود. چندانکه آیات مکی قرآن پر از اشاره به پیامبران بنی اسرائیل و داستان های مربوط به آنها است.

در این میانه کار آشکار سازی «دعوت» و اختلاف محمد و قبیله اش، «قریش» (که سرکردگان اش اغلب پیرو او شده و بین خود اتحادی بهم زده بودند)، از یکسو، با دیگران و بخصوص خاندان «بنی امیه»، از سوی دیگر، بالا گرفت. آنها، بویژه پس از رانده شدن از شهر مکه به «شعب ابی طالب» و مرگ خدیجه،

همسر ثروتمند و مقتدر محمد، و عموی صاحب احترام اش در موقعیت سختی قرار گرفتند. در این میان محمد راهی برای برون رفت از بن بست می جست. احادیث اسلامی از «معراج» پیامبر در همان زمان ها گفته اند؛ داستانی که در آن او سوار بر اسبی سفید و بالدار به زیارت مسجد الاقصی در اورشلیم، در دوردست شمالی مکه می رود؛ سفری «معنوی» که راهگشاست و این راه را برخی آمدگان از شهرک «یثرب» (نام سابق «مدینه») بر او می گشایند.

محمد یثرب را هم خوب می شناخت چرا که راه کاروان های تجاری، از یمن تا اورشلیم، از این شهر می گذشت. اکثر ساکنان یثرب یهودی بودند. مونتگمری وات، در تاریخ اسلام دانشگاه کمبریج می نویسد که هیئتی شامل دوازده تن از بزرگان خاندان های مهم مدینه، از محمد دعوت کردند تا، به عنوان یک «غریبه بی طرف»، به یثرب رفته و به داوری بین اهالی آن شهر بپردازد. ساکنان یثرب (اعراب و یهودیان)، تا قبل از سال 620 میلادی حدود صد سال درگیر جنگ های داخلی بودند و کشت و کشتارهای مکرر و عدم توافق در زمینه پرداخت خون بهای کشته شدگان، این امر را بر ایشان آشکار ساخته بود که اصول زندگی قبیله ای، مانند «چشم در برابر چشم»، دیگر عملی نبوده و لازم است که شخصی صلاحیت دار در موارد مورد اختلاف داوری کند. نمایندگان فرستاده شده از یثرب، از طرف خود و اهالی شهر، متعهد شدند تا محمد را در جامعه خویش پذیرفته و از او در مقابل خطرات جانی محافظت کنند. در واقع، یهودیان یثرب، اکنون که مدعی پیامبری جدیدی در مکه ظهور کرده بود که خود را ادامه پیامبران ایشان می خواند و رو به قبله اورشلیم نماز می گذاشت، مانعی در حمایت و شراکت در دعوت از او نمی دیدند. در پاسخ به این دعوت، محمد، به همراه مهمترین مریدش، ابوبکر، پنهانی از مکه خارج شده و راه بلند یثرب را در پیش گرفت و طی کمتر از یک ماه وارد آن شهر شد. همین راهپیمائی بود که مبداء سال هجری (مربوط به هجرت محمد از مکه به مدینه) را بوجود آورد.

از آن پس بر تعداد مسلمانان یثرب افزوده شد. در تاریخ صدر اسلام آنها که در مدینه بودند و از پیامبر دعوت کرده بودند «انصار» خوانده می شدند و آنان که پس از محمد، رفته رفته، از مکه خارج شده و به او در یثرب پیوسته بودند «مهاجران» نام گرفته بودند. من درباره وقایع آن زمان [در جایی دیگر](#) به تفصیل توضیح داده ام و آن مطالب را در اینجا مکرر نمی کنم.

باری، بزودی معلوم شد که محمد نیامده تا در یثرب تابع یهودیان شود و بزودی آتش اختلاف بین او و پیروان اش با یهودیان یثرب شعله ور شد. مهاجران، از یکسو دلتنگ شهر و خانه خود بودند و، از سوی دیگر، نمی خواستند شهروند درجه دوم یثرب محسوب شوند.

راه حل را فرشته خداوند برای محمد آورد. در نیمه ماه رجب (یا شعبان) از سال دوم هجرت، زمانی که پیامبر در محله «بنی سلمة بن عوف» نماز ظهر می خواند، دچار حالت «وحی» شد، و جملاتی که بعداً قرآن نویسان آن را بصورت آیه 144 در سوره «بقره» جای دادند بر زبان ش جاری گردید: «نگاه های منتظر تو را به سوی آسمان می بینیم! اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی باز می گردانیم. پس روی خود را به سوی مسجد الحرام کن! و هر جا باشید، روی خود را به سوی آن بگردانید! و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده، به خوبی می دانند که این فرمان حقی است که

از ناحیهء پروردگارشان صادر شده». می گویند این آیه در وسط نماز چهار رکعتی ظهر نازل شد و پیامبر دو رکعت باقی مانده از این نماز را به سوی کعبه خواند.

عینک سیاسی بین

میانهء مسجد کوچک «صاحب دو قبله» ایستاده بودم و تاریخ صدر اسلام در برابر چشمم ورق می خورد. اختلاف های سیاسی، جنگ ها، قتل عام یهودیان، به اسارت گرفتن زنان و کودکان شان، همخوابگی پیامبر با همسر رئیس قبیلهء یهودی «بنی قریظه» در شب همان روزی که او را سر بریده بودند، تغییر نام یثرب به «مدینه النبی»، نماز های مشتاقانهء مسلمانان، پشت به اورشلیم و رو به خانهء خود، که اکنون برایشان «خانهء خدا» شده بود... و سپس فتح مکه... برآستی این وقایع به دینی که 23 سال پیش به محمد وحی شده بود چه ربطی داشت؟

به یاد آیه 142، که در همان سورهء بقره جا داده شده، افتاده بودم که می گفت: «از میان مردم، آنان که سفیه اند، خواهند گفت: چه چیز آنها را از قبله ای که رو به آن می ایستادند برگردانید؟ به ایشان بگو که مشرق و مغرب، همه از آن خداست و خدا هرکس را بخواهد، هدایت می کند...»

و من نیز، آن سال، «هدایت شده» از سفر به مدینه و مکه برگشتم و در میان خرابه های فرودگاهی که نوجوانی من در آن گذشته بود، دیگر همانی نبودم که رفته بودم؛ هرچند که تنها یک سال بعد بود که توانستم با آنچه، چهار سال تمام، مرا در خود فرو پیچیده بود بدرود بگویم و عینک ایمانم را با عینک «سیاسی بینی وقایع تاریخی» عوض کنم؛ عینکی که سعی داشته ام تا امروز همراه خویش داشته باشم.

سنجش یک نظر

سخن دراز شد، کوتاهش کنم. دوست نادیده ام تشابه نظری بسیار جالبی را مطرح کرده و از تجربهء در خور تأملی سخن گفته است که، بقول خودش، نمی تواند نامکرر باشد. ما همگی از این «تغییر قبله» ها بسیار دیده ایم، بخصوص در حکومت های ایدئولوژیک و استبدادی که امکان نزول هیچ آیهء بی برو برگرد را هم ندارند. اما، برای من هنوز واقعیت تصمیم حکومت اسلامی برای چنین تغییری روشن نیست. این ناروشنی را چند نکته ایجاد می کنند:

1. آقای خامنه ای چندان قدرتی، آن هم در حد پیامبر اسلام، ندارد که وسط چهار رکعت نماز بتواند، با قرائت آیهء «نازله» ای، قبله عوض کند.
 2. مقامات روسی به کرات اعلام داشته اند که ایران جزء «خط دفاعی» آن کشور است.
 3. مقامات چینی هم چنان لقمهء بزرگی را براحتی از دست نخواهند داد؛
 4. در نتیجه، تنها تصمیمی در سطح بین المللی برای «تقسیم مجدد خاورمیانه» باید صورت گرفته باشد تا حکومت اسلامی امکان تغییر قبله بیابد؛ تصمیمی که ما هنوز از چند و چون آن بی خبریم.
- آیا امکان تاخت زدن ایران با سوریه در میان است؟

آیا ایران ما از شر روسیه و چین رها خواهد شد؟
آیا این بار غرب می تواند از سیاست تحمیل حکومت های کودتائی دور شده و به سوی حمایت از
استقرار حکومت های سکولار دموکرات تغییر قبله دهد؟
نمی دانم. اما اگر قصد داشته باشیم «تشابه» مورد اشاره دوست نادیده ام را گسترش دهیم
آنگاه باید از هم اکنون به آن زد و خوردها و کشتارهای مدینه هم، که پس از «تغییر قبله» روی داد، نیز
توجه داشته باشیم.
در این میان، تنها امر آشکار آن است که سال پر حادثه ای در پیش روی همه ما در کمین
نشسته است.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>